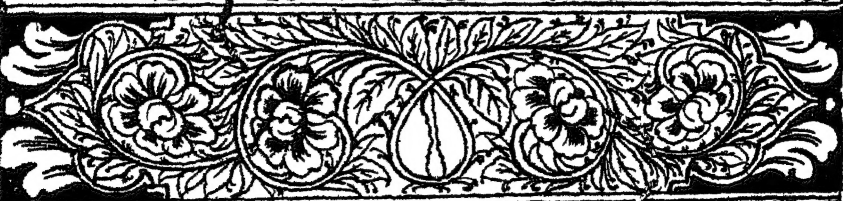


2019
1/2

مَوْضُوعِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ



بمطبعة حسنی حیر حسن ضوی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد خداوند علوم بنویس که دل فاضل جهان را در هر زمانی گوناگون گنج ساکنان گردانده و از این بلند
 صاحب بهرسان گل رسک برین مطلع حور رسد و ماسده ولعت علام رموز ابر در محسب که فزاینده است و رسک برین
 احکام کفر و طلال علم نهاد در تمام عالم برادر احمد و بوجهاست سلسل سلس حرکت و جلن علی نقیوب اهل طین دادراک مہدم ساسہ
 صلی الله علیه و آله و سلم امید سده رودن همل و مادانی سوخته مازہ اسار و برسانی چمن کشو و سبب مسوادی تبار
 سن حسین ملا و جوی آبان ی گویم که در زمان که سال مکرار و دو صد و پنجاه و پنج است و فاعله عمر گردان مدار
 سلطنت رسک ملوک کهنه و در وار و دست بستم بر با و برای مصداق سلسله برستانی و علمه کس مجر دان دست حرانی داغ
 ظلم و تعدی ملک ستم سوار با نل مصمت بر دغاں دور ار مار و دمار که رز ' کما مالم علوم و فنون حکیم بر دغاں
 مسی الملوک سادہ آوده کوان بسان صاحب فصل کمال حیات کمال لال ہمالہ الی ' شمس ایلح بمان ای بہر لیت
 ہم سائغان ار کسب مصلحت تہ و در علم کبر اس دل بی نظر بر او اسسم و نام اس ' بختیاری گدایم اسسم اسد کدواں
 این من فی جبل بصر شری رمان لطمہ کساید و در دغاں فارساں مرکب بکس مصلحت بختیاری گدایم اسسم اسد کدواں

در بیان قافیه و حرف آن

اسماء	تصحیح اعراب	معنی لغوی	اسماء	تصحیح اعراب	معنی لغوی
قافیه	لغوی قاف و لفظ کفراف	لس سر	رومی	لفح رای جمله و کسر نوا	رسمان هم پندیده
	مانی کمالی و بیانی	و دردی اسده		و سده و بیانی کمال	اگر در کمال و بیانی

تقریف	مثال	تقریف	مثال
رد و حسن عمارت	طامیر لاهوری	حرف آخری قافیه در دو	طامیر لاهوری
از لفظ آخر و دو کس	خو صف کیده را طعم کند	حرف وصل و حسن و جود	ای شب هر قدر دیده و خوشتر
طرب مراد اسار	سرد رمان حانه گردد	و ناله که تا حوائج می شود	سئل حشم روح اعدا
حرف رومی که ماس	بوس پرورد ملاطوری	لاحی سده ماسده و بیانی	ارستوی محالست احوای
اسامی معرر است لکن	رشته می کجا عزا	که فل آن می آمد ریش	طامیر لاهوری
نزد و ظهور قافیه عمارت	دیه فطره کاشف دگر	و قدر و تائین و وصل است	مرا عود آب رنگ چو
است از حرف و حسن	در دل سب و خوش چاک	و چهار حرف بعد آن و	رو حسی که گریه کردم
آخر مصحح ماحرکت مصل	لا حدیث ماعاس رو	آن وصل و تخرج و قدر و	سراول فتحه ما و اور
ما از مجموع روف و حرا	سکوا ایم در لوانه	ناله و بود و و و و و و و	حرف لام قافیه است
معنی که مکرار می	اح حبه حوا سیم	حروف و تجماع و کوفه	و در مانی صمد و او
ایران مالف و صفا		مسافر قافیه لایم سب	و او اس کس خط
محمده احرار کمال و صفا		کحرف ارس حروف و در قاف	
و حسن ماسد و حسن		حرف رومی مکرر و کاف	
و ناله و و و و و و و		و کاف و حروف و و و و و و و	

اسم	تصحیح اعراب	معنی کوفی
رود	کمرای بھلہ و سکوں دال عیر مقطوعہ	دریا آری و پس سوا سلسلہ و ہر حد جس دماغ

تقریف	مثال
الف ساکس ماقبل مفتوح واد ساکس ماقبل مصموم و اد ساکس ماقبل مکسور یعنی حرف مد کہ مقلطہ حرفی میں ارحروف روی واقع سو درو این را رود اصلی گوید و ارس دو حرف یعنی داد و مای تخالی معروف و مجهول ہر دو می آید معروف او دیای ساکت کہ صمد و کسرہ ماقبل آب حو تر اسلط آمد جا کہ ہر دو معہ مجهول آست کہ صمد و کسرہ آن دو مقلطہ دو مالہ کو رو کسر و اجتماع حرف ای حار و آت حرف و یکہ حرف مد یعنی رود اصلی ساکس پس ارس و اد آید ارس رود ابد و اسد و آن در لیت رماں فارسی شس و ف ابد ار وی اسطر و و محقق طوسی در مصیبالاسعار رود را مد رار ہی مصاعف گھنہ و د اعل بود سمردہ در عایت حرف رود لارم ای مکرار حرف در خوانی تہو کہ در اول مصرع آمد ما آسرد صرور است	عنیت سر مودہ حراع آفرین لور اماں شوم با سادہ مطب آفرین الرحمۃ مودہ مالک سان نافع گیر مں بہ بہا جو آسم این حواں سہر آسود را کست درہہ آنکہ حواہاں مست روی حواہا سعدی فرماید سم رو داد مرع سج ملک حور دیسے مال مدی رائد غایوں ساح و سوت و کعب راحوں کار دو گدازہ میں چون راست درو رست تہین چون گدازہ کوشت فاحون بہت دکوف دردت و کعب لون چون رائد و مار

اسم بسم	تصحیح اعراب لصح مای نونانی و اوست	معنی لغو مُسا دهاپ	اسم وہل	تصحیح اعراب لصح واد و سکون صاد	معنی لغو پوند و اولاد
تعریف	مثال	تعریف	مثال	تعریف	مثال
الف ساکنی که میان آن و حرف روی متحرک فاصله باشد در حالت تکرار تا سس در فاصله لازم است بلکه شصت و اواراد است در قول ما ارام صغری است ارا علم بدیع که ارا الارام مال یلیم گوید	مثال فلا مرس گلی کارا الف شایخ و بهار زندگیا رهسپار عینت و خلقی و شصت حاصل دیگر شصت و شصت بی مل شد شعر اول الف شایخ و یاد وصل حرف ماری است و در شعر مای مصدع م با سس بیت	تعریف حرفی که فاصله پس از او قطع شود پس از آن حرف دیگر متحرک میگردد و گاهی بی آن می ماند حرف وصل اگر حرف الف و ع و ق و تالی و شین معجم و سیم و نون مصدر و ما و تخیل مات م سسی می آمد و رعایت تکرار آن بدین	مثال میرصدی که رقیع روح مکرده برادر عاشق و با نیت تخیل آید و است و با صریح است صحنه عوار و گریه و سرگردان صحنه های نام نیر و جوایز است عرفی کاشانی	تعریف حرفی که فاصله پس از او قطع شود پس از آن حرف دیگر متحرک میگردد و گاهی بی آن می ماند حرف وصل اگر حرف الف و ع و ق و تالی و شین معجم و سیم و نون مصدر و ما و تخیل مات م سسی می آمد و رعایت تکرار آن بدین	مثال میرصدی که رقیع روح مکرده برادر عاشق و با نیت تخیل آید و است و با صریح است صحنه عوار و گریه و سرگردان صحنه های نام نیر و جوایز است عرفی کاشانی
اسم وہل	تصحیح اعراب لصح مای نونانی و اوست	معنی لغو مُسا دهاپ	اسم وہل	تصحیح اعراب لصح واد و سکون صاد	معنی لغو پوند و اولاد
تعریف	مثال	تعریف	مثال	تعریف	مثال
الف ساکنی که میان آن و حرف روی متحرک فاصله باشد در حالت تکرار تا سس در فاصله لازم است بلکه شصت و اواراد است در قول ما ارام صغری است ارا علم بدیع که ارا الارام مال یلیم گوید	مثال فلا مرس گلی کارا الف شایخ و بهار زندگیا رهسپار عینت و خلقی و شصت حاصل دیگر شصت و شصت بی مل شد شعر اول الف شایخ و یاد وصل حرف ماری است و در شعر مای مصدع م با سس بیت	تعریف حرفی که فاصله پس از او قطع شود پس از آن حرف دیگر متحرک میگردد و گاهی بی آن می ماند حرف وصل اگر حرف الف و ع و ق و تالی و شین معجم و سیم و نون مصدر و ما و تخیل مات م سسی می آمد و رعایت تکرار آن بدین	مثال میرصدی که رقیع روح مکرده برادر عاشق و با نیت تخیل آید و است و با صریح است صحنه عوار و گریه و سرگردان صحنه های نام نیر و جوایز است عرفی کاشانی	تعریف حرفی که فاصله پس از او قطع شود پس از آن حرف دیگر متحرک میگردد و گاهی بی آن می ماند حرف وصل اگر حرف الف و ع و ق و تالی و شین معجم و سیم و نون مصدر و ما و تخیل مات م سسی می آمد و رعایت تکرار آن بدین	مثال میرصدی که رقیع روح مکرده برادر عاشق و با نیت تخیل آید و است و با صریح است صحنه عوار و گریه و سرگردان صحنه های نام نیر و جوایز است عرفی کاشانی

اسم	صحيح اعراب	مغنی	اسم	تصحیح اعراب	مغنی
مرد	لغیم کسر ای هـ وای معروضه ال مبله	اعرو و رکزه هـ	نمونه	لغیم و الف کسر ای هـ وای مبله وای محسی	مغنی رصد وای وعد وای

تعریف	مثال	تعریف	مثال
حرفی که بیماصله بود از حرف خروج واقع گردد و یک ط مکرار اس در توانی اگر جمله و حواس	حکم مصری هـ باع اگر حریج بودی لاله بودی سری حرج اگر در باع بودی گلشن حور اسی ارغی سوری بدایسته کسی عتیق راه این اگر خسته بودی وای اگر کوماسی هـ حرف الف روست وس وصل و تا خروج و یا تحتانی مرد	حرفیکه بی ماصله لیس از مرد وارد شود و حرف که بعد از مائره آمد در حکم مائره باشد و در کمال مائره اول محوک بود و مالی ساکن در محض طوئیه بعد وصل را هر چه باشد از جمله ردیف میسمارد و مجهول رای ردیف استقلال لغظ و معنی لار ادا و مکرار اس هم حساب است	مثال لاحد فرودل که بدست تو سپردمش مارده ای حسان که سر دستش هـ حرف دال روی ست و سین وصل و تا خروج و هم مرد و سین مائره لاحد بیت آنرا که کشیم به دست در حلقه نیکو اس اگر بدستش هـ دال روی ست و سین وصل و تا خروج و یا تحتانی مرد و هم و سین هر دو مائره

در توضیح حرکات فاعیه

اسم	تصغیر اعراب	معنی لغوی	اسم	تصغیر اعراب	معنی لغوی
توجه	صبح مازنی و کون	رو در آمدن	رست	صبح رای جمله و بندید	مقصد
	و کسرم و یای حرکتی	در و کسرم		سن عمر معصومه	مقصد

تعریف	مثال	تعریف	مثال
حرف ماضی حرف روی گویند	علا ظهوری بر سر سی	حرکت مجهول ماضی حرف	مثال در ماضی
و نمیکه حرف روی کس لودو	رحام نوبت میر دیگر که داد	ماستین اوجده	گد رت

اسم	تصغیر اعراب	معنی لغوی	اسم	تصغیر اعراب	معنی لغوی
بیس آن حرفی از حروف طه	مست بر نام در حرکت	سر کردن	اسماع	کسره و کون ماضی معجمه	دیگر حروف طه
نمی رود و قد و تاسین	مازنی ال جمله و تاسین			مای موصوفه العود و عین جمله	

تعریف	مثال	تعریف	مثال
در فاعیه بر مصله سب	کرگ گلی دال لعل که جوی	حرکت حرف وصل نامند	حرف بر آبی و ساطع
حرکت ماضی در و ا لودو	اس کسره و کون عینی لعل	و آن اگر صره و کون لودو	دسدر آن در اسماء

اسم	تصغیر اعراب	معنی لغوی	اسم	تصغیر اعراب	معنی لغوی
ت	تا و تاسین و کون	را و کسره و کون	ت	تا و تاسین و کون	را و کسره و کون
		در و کسره و کون			در و کسره و کون

تعریف	مثال	تعریف	مثال
حرکت ماضی در و ا لودو	عونی و لم را عین و کون	عونی و لم را عین و کون	عونی و لم را عین و کون
سواء و در فاعیه	عینی و لم را عین و کون	عینی و لم را عین و کون	عینی و لم را عین و کون

در تشریح اوصاف رومی القاب	معنی لغوی	اصحیح اعراب
قافیه با علت رومی حروف دیگر	عامی و کسری و محل بر	نقش نیم و سکون حیم ماری و راهله
معنی لغوی	اصحیح اعراب	اسم مثال
رسم شده	رسم نیم و فتح قاف و تندی یای تحتی و دال غیر مسقطه	حرکت حرف رو بست و فیکه حرف وصل بژد و حرکت روی قوافی معیوب را از دست عیب بحث برساند
مثال اسمه ایها در جوی قوافی لعش حاتم گشت احسین کجا مداورد خط	تعریف روی ساکن را نامند میل اگر روی معیّده از حروف قافیه باشد آرام مقدّم گردد و اگر حرفی از حروف قافیه نام باشد حرفش مسوب ماند حاکمه معده مار و مقتید با قید مقصد ما با سس خواهد نقطه	اسم تعریف معنی لغوی روان گشت فرمان و در گذشت مرا حاکمید رسمد
		مثال مسلس در جرم و مرد و ماره ریب تخریب

تعریف
حک حرف وصل را
نامند و حرف معصم گردد
و حرکت حروف و مرد را
هم معاد خوانند و حرکت
ناترکه که سدر است
بر دال معاد نامند

<p>معنی لغو دست بند کردن آفتد که ملبوس بود</p>	<p>اسم تصحيح اعراب میرتین دین سجد و لام و سکون و اوسرب</p>	<p>معنی لغو ار سرد را کرد سده</p>	<p>اسم تصحيح اعراب همه نیم سکون طای نهله ولام متصغیر سکون قاف</p>
--	--	---	---

<p>مثال حاصل سیر از سه صلح کجا چون کجا رسید دست راه کجاست کجا مالط حراست و لافیه ثانی مفتوح لطامی سه اسود دل سدر گفتار نوازش گری و لب رسا گفتار صاف کس در راه</p>	<p>تعریف مختلف در حرفی در حرکت و سکون مثلاً حرفی روحانی سکون و حاکمی آن یه فوج آن در حرکت و سکون نوع واحد صبر است</p>	<p>مثال اشد ایها در حرفی قوا مکیده گستر تحریر گردید</p>	<p>تعریف روی تحریر را که سخت و مل حرکت پذیر و متحرک پس نهجی اگر با مطلق حرفی از حرف قافیه بود مطلق بحر گوید و در تأخیر ملبوس که مطلق ماردی و مطلق قافیه مطلق ما ملبوس نامند و القافیه ما عتار حرف قافیه است قافیه محذوفه و قافیه مردود قافیه مکتبه و قافیه مکتبه و قافیه معید را هم مردود</p>
---	---	---	---

<p>معنی لغو ارحد در گند</p>	<p>اسم تصحيح اعراب لفح ما در حاکمی و معنی و سده الی اهل و بومیانی</p>
---------------------------------	---

<p>مثال اصحاب حرفی در حرکت و ائمه عاصمه زهرا در خط در هر وجه صحت ان عصب را سرگاه محل مرگ و عیب در هر حال از عصب می بخار</p>	<p>تعریف اصحاب حرفی در حرکت و ائمه عاصمه زهرا در خط در هر وجه صحت ان عصب را سرگاه محل مرگ و عیب در هر حال از عصب می بخار</p>	<p>تعریف اصحاب حرفی در حرکت و ائمه عاصمه زهرا در خط در هر وجه صحت ان عصب را سرگاه محل مرگ و عیب در هر حال از عصب می بخار</p>	<p>تعریف اصحاب حرفی در حرکت و ائمه عاصمه زهرا در خط در هر وجه صحت ان عصب را سرگاه محل مرگ و عیب در هر حال از عصب می بخار</p>
---	--	--	--

اسم اوا	تصحيح اعراب كسر بزه و سکون تا سج و او و العن	معنی نحو خالی سد مل و محتاج و در ریز گرد آید و لی توسه سون	اسم اکھا	تصحيح اعراب كسر بزه و سکون کات تاري و والع	معنی کتب رگر دیدن بچه کردن اکه در پیش دخم دادن را
------------	--	--	-------------	---	---

تعريف	مثال	تعريف	مثال
مختلف بودن توجیه	سعدی	اختلاف حرف رویت و	طامی فرماید
یعنی اختلاف حرکت قتل	رسا که میا جود	آن وقتیکه هر دو لحنه المخرج	در ماگر کشد تنع ملازگ
حرف روی و احتیاج	کند آنکه بهاد علیا بد	ماستد هر گز سمت حوا و ادا	بها بی گاه و گوید کف خاک
ما قتل حرف مدست تمام	لر افته	و ستم قس در کتاب	حاقانی
رد و اصلی و مدست	عاقب مگر دید رج سحت	المعجم معانی	سب لرزه و صبح آسمان
در قافیه قسید که قتل	در کجای آورد و بردان	المعجم بوسه که در حال	از توقیس راحت تو
حرف روی آهبا	اسمادی فرماید	بعد المخرج آن	لاحمد
حرف دا و ویس	بلیت	لطم را استغر گوید	رور گاه رے کر
تحتانی باشد حدیر	هر دور و رفته	مگر حرف ویر المخرج	درس کار جهتی
صورت اختلاف	و تا عمر که ا د	حاضر داشته اند	را که حسرت بر تو ندا
حرکت لارم است	طوسی لود د حو	هر گاه حرف مل	اعباد و سریر
	لظام الملک و عرا	آید عیب کمر مایه	عنه الرحمه گوید
	و در دوسی لود د در		بلیت
	و در دوسی دا و قید است		کیطاس بر لبه صفا
	و در دوسی ردی صلس		بهر رزم ارمع و ما

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
سما	کسرین مبدع و فتح نون و الف و دال	مختلف بودن دو چیز و
	مبدع	شمراده قوی دیگر
تعریف	مثال	
<p>اختلاف حرف ردف است و این در اشعار تاری حاضر است و در فارسی اشعار شعرا ی سلف مدرب آمده و اساتذۀ مباحثین فارسی اصلاً در آورده اند و مختلف بودن حرف میهم ارس قبل است مگر اختلاف حرف قید لغز مخرج را شعر حاضر داشته اند و حیدان معیوب و مکروه است و در بعضی اختلاف اسماعیل حرکت حرف وصل سرد اصل سواد بود و هرگاه روغن باحق حرف وصل متحرک گردد و عیب ایم هم کسر یا حذف</p>	<p>ار استاد ی قدیم معقول اربکتاب المعجم سمس مس</p> <p>اگر ارمادی دوری گز</p> <p>در الف و یا که ردف</p> <p>است اختلاف ظاهر است لطافه</p> <p>گنجوی فرموده</p> <p>دو جور رارس نمک آرد</p> <p>در مصر و جسامت هر گز</p> <p>که ای رسد آفاق کستر تعدل اگر رس</p> <p>عام توانی فصل</p> <p>ای سادۀ دست تحقیق</p> <p>رسد و رانگد ای محنت راری عری</p> <p>گمان مر که سرحه اس و رور</p> <p>بهرس گر آئے دایم که ساطع سخی</p> <p>در لغت رارس طر ماط که دخل</p> <p>ست مفتوح و کسور آمده و در سب</p> <p>مای وصل عسی کستر دارد</p>	<p>کی ماحوس مایر رانگد</p> <p>در الف و یا که ردف</p> <p>لغز مودایع و طبع آرد</p> <p>سعدی</p> <p>بهر و نایب و سپهر</p> <p>ای سادۀ دست تحقیق</p>

تحریر

و محاطت بنسبت مصحوبه التقابلیت و مساحت و قابلیت
و جمیع اقسام آن در آخر الفایده که روی آنها مختلف
صورت پذیرد از اشکال هم جواسد و در عالمه عوالم
مدام ساکنان قائمیه بود که الف و لوین جمع در آن با اختلاف
حرف روی نقطه مرکب آن واقع شود و شمس گشت که بر فایده
که حرف روی آن اصلی است اگر اشکال ماسد که بر سوا
نسبت بهم و در موده که اسرار عوالم جنس در سیریکه حریفه
از سبب مسمی است که انتهای طواف تصفیه بقولی نصیحتی میگوید
گرچه مطلق بود که در فایده او آن آورده و در بعضی در عوالم
و نقطه بعد بهر جهت و در تصفیه محسوس است یا چهارده یک
آن حاضر است و اطای جمعی که را در حریفه یا نقطه در فایده
با اختلاف روی نقطه ماضی مرکب آن ماضی و مسمی ماضی و در نقطه
که را در حریفه یا ماضی یا سبب آن ماضی را مرکب که در
مادی اصل عطفی عمده ماضی را در اطای جمعی در کلام
حاضر داشته اند و در حریفه عطف که سبب هر دو قسم که ماضی را در
اصل اطای جمعیست که اگر نکته متصل ماضی را ماضی و نقصان
ماضی و مسمی در عوالم و اسرار فایده مکرر و در مطلع کلام
شوی هرگز حاضر است و در اصل فایده و در حریفه ماضی را در
میب اسرار حاضر داشته اند و طوافی ماضی و مسمی را در
قضاء خود اسرار بعد دو سه ماضی را در داشته است

م	تصحیح اعراب	معنی لغت
معدل	به فتح میم و سکون میم و همزه و او معروف	کاف و موده سده و
	ولام	در کار آورده شده

مقرعین	مثال
<p>اگر دیدن لفظ است صاحب قافیه است وقوع عمل مرکب یا تحلیل و آن دو صفت است یکی آنکه ده لفظ ترکیب بداند یک لفظ شده قافیه صاحب قافیه شدن بهم رساند دیگر آنکه یک لفظ سخن دو وجهه شده نصف کمالی قافیه نصف برده و نیم شود صاحب حدائق السلاطین</p>	<p>لاحد حال که اهل زبان بهم زدند مستتر از ماده سده میم و کسی و شعره میگوئی</p>
	فقیر و نوی

در مایه که قافیه معمول اگر چه مداد خود صفتی از بولیم است مگر احسان در یک شعر مسکونه و محبوبه	<p>هم قدر عتار رآرد که آن دل را در عجزیت</p>	<p>دل سحاره امپا رآرد بعد از حاطم بیاراز</p>
---	--	--

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغت
لصین	به فتح ما و قرست و سکون صاد و کسر میم و مای معروف و لون	<p>پدر اسدی و صاحب کسی او در پناه خود آورد</p>

مقرعین	مثال
<p>موقوف بودن معنی قافیه بر مالعود است چرا که محسن قافیه باید که مکرر مصحح کمال خود تمام شود و محتاج سجرات و مالعود و من حزن این را از صاحب شعر نام و در علم بالغ آورده لیکن هر مالعود است</p>	<p>امیر حسود و ملوی را با چون بر کسی مآدا لا حدت کند و باقی و سدا</p>

در تفسیر انواع قوانین اعتباری و اصول افاضی و تقطیع

مترادف	تصحیح اعراب	معنی لغوی
مترادف	به رسم رسم و مع ما و فوقانی و را و مهند	در بی یکدیگر کشیده
	مصد ح و الف و کسر دال مهند و سکون فا	

تعریف	مثال
قانونیه که دو حرف ساکن متا ملاصل در - آخر آن واقع شود	ملاطوری ریشری به گلکب هبت میرد حسام که لریسد ماه را مارحام شیخ متیامی به موه در بی قدم سد مهند به صد چیم ساحل مگده ملا میر لهوری به رنار مارا ریشری در بی مهند

مترادف	تصحیح اعراب	معنی لغوی
مترادف	به رسم رسم و متا و فوقانی و را و مهند	پایانی شده و
	و کسر می فوقانی و سکون را و مهند	معاصله سکون

تعریف	مثال
قانونیه که در آن کحرف محک در میان دو حرف ساکن در آمد	لاحد ر باغی مردم دل بیست رویت ناکل هرگز سن مهر لوار دل رائل به حورشید یج تو حور می نیم به عا لاکه سده عبار حطب حائل به صدب و دمه به آرد و کحرف

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
مُتَدَارِک	به صم میم و تا، نو قانی و دال معصوحتین دال و کسر برای مہلہ و سکوں کاف تارے	در یابہ ہیر رے

تعریف	مثال
قافہ کہ در ان دو حرف متحرک میاں دو حرف ساکں وقوع یابد	طاحمی رح عصل و حر دو کولہ یاد مرحما ہی عدلس خوشنوا واو عطر طوطا دل قطعیت و حسن نوا و ماسو اب در ناعلس

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
مُتَرَاکِب	به صم میم و تا، نو قانی و را، مہلہ معصوحتین دال و کسر قاف تارے و سکوں ما، موحده	ماکد گید سوار شود

تعریف	مثال
قافہ کہ در ان سہ حرف متحرک میاں و حرف ساکن وارد شود	لاحد در لوبید الہین علم دول علم و عمل و علم و دول سب عدم ملط ار قطع ساقط سب و صیم علم و علم متہ محسوس حکم سائی دست و تیغ رن و ج حل

معنی لغوی	تصحیح اعراب	مکسوس
ما یکدگر سر بر یکده و رسته باروده	به صم میم و تا روقانی و کاف تاری مقوشین کسر دادر سکون سین هبله	

مثال

تعریف

فایده که در آن چهار حرف متحرک میان
دو ساکن ملا فاصله واسطه باشند و این فایده
خصوصیت ماستعار تاری دارد در فارسی اقم
می شود بگیدت

معنی لغوی	در تنبیه و لیف حایب تصحیح اعراب	ردیف
لش و استنیزه گوگشی ردیک لشراف عوکر اول سازده مکرده ماستند	به فتح را ر هبله و کسر دال هبله و یای معروف و فای موقوف	

مثال

تعریف

اردی اردی حایب کامیار	اسادی	احضیر الدس طوسی علیه الرحمه استقلال لفظ
احسر و دلوپی	پیر حایب تو صاحب کتند	ردو لیف لارم عمید اند و هر چه بعد از حرف
دل ارم میده و میده	پیش هم هر نشان دیده تر	صا احر - وح و مرید و ما تره آمد آرا ردیف
لفظ تر مصرعه اول حسرو معنی صد حنک و مصرعه نامقص	اکمال الدین اسمعین - اصحابی	ما تار دهم اردو لیف نکر از لفظ و احب
سبیده د م که لسم بهار آید نگاه دهم		ما کار ده نکر از معنی و اختلاف در معنی ردیف چالز مارد

قول عوار اجناس معنی در لغت احرب لغوی است
 به معنی اسباب و افعال در معنی ردیف دیده می شود
 معنی مخصوص هر گاه که لفظ را که کثیر المعنی است در لغت
 معنی شود مگر در جمله ردیف نیست از کلمات واحد یا یاده
 آن که مستطال بعد از قافیه همه جا در لفظ و معنی مکرر
 به دو احتیاج در لفظ ردیف را بدست و لغت معنی هر گاه
 است لکن در هائیکه امای به تفرآن سارند و تواند بود که
 با هم متر شمل بر قافیه و ردیف باشد و این را محسبات بدست
 معنی ردیف است که آنرا در معنی شعر و عمل عام بود و در ردیف
 لفظ ردیف را در معنی شعر تعلقی و در معنی علماء و ادیبان

و در معنی که یار می آید به هر حال را معنی هم حاصل شده
 که را نام حین جو سگوار می آید به هر یک سیده ها یک یک
 خاطر قافیه بهای که بهر شکلی می آید لا حدیث است
 که دل رسیده بود سیده : سگوست که دل رسیده بود سیده
 دشمن جو سید این محمد رضا
 حاقانی سید و
 مر حلقه درج مصطفی را
 حالی داد او بهر سیده را
 در پرست کمال سیده بود
 میج در آری نه با را
 سانی
 بهر مرد خوشم بهر آرا
 لفظ را در شعر حاقانی و سانی به مصرعه اولی از لفظ
 آمده و در معنی در معنی شعر در دارد

<p>حاح</p>	<p>تصحیح اعراب به معنی حای صلی و کسر هم عربی و سکون مای بار</p>	<p>معنی لغوی نادر و بدیده و در قافیه و در قافیه</p>
------------	--	--

تعریف
 ادست از کلمات است که در حکم مسل من
 ارفاقیه اصلی یا میان و قافیه لفظ و معنی یا لفظ لفظ مکرر
 واقع شود و این قسمی از ردیف است که صاحب لغت
 الاسلامیه نوشته و صاحب که ریاں دو قافیه آند
 س و در صعب مردف محسوب و ردیف و حار و حرات
 شمیری قافیه است و معنی که در آن ردیف باشد
 در است و ال اسود حاح بود و محسوب خواهد

مثال
 لا حدیث بهر چه رسد نفس را بهر چه رسد نفس اول را دارد
 را بر و که جو یک نگرانی العیوب
 قتال در حکم متقل عطا الله
 سوچ عام بومل کس را
 مصرع مای در حکم مسل باشد شید الدین طوطا بر مای
 افق در امدل نگار تو کار
 من به چهل پیش گاه لرور
 ما آه بهر چشم جو حوا و حوا
 لفظ در که حاح است در
 لفظ در که حاح است در

در است و ال اسود حاح بود و محسوب خواهد
 لفظ در که حاح است در
 لفظ در که حاح است در

